

آهنگسازان

سال ششم

شماره دوم



آهنگ يك بيع

نشریه جوانان بهائی طهران

مقالات بتصویب لجنه ملی نشریات امیری میرسد

هرماه بهائی يك شماره منتشر میشود

وجه اشتراك سالیانسه

برای طهران ۱۶۰ ریال

برای ولایات ۱۴۰ ریال

سال ششم

شهرالعلم ۱۰۸

شماره دهم

فهرست مند رجعات:

۱۸۲	صفحه	۱ - لوح مبارک حضرت عبدالبها* جل ثنائه
۱۸۳	"	۲ - عاشق مرده
۱۸۶	"	۳ - جناب مستر لوتی گریگوری علیه رضوان الله وبهائه
۱۸۷	"	۴ - ارتباط روحانی
۱۸۹	"	۵ - صحبت لاری
۱۹۴	"	۶ - خطابات قلم اعلی
۱۹۸	"	۷ - وحدت ادیان

شرح عتسها - روی جلد - عکس جناب مستر لوتی گریگوری علیه رضوان الله وبهائه (از مجله نجم باختر

شماره هشتم ونهم جلد دوم سنه ۶۸ بدیع)

۱ - جشن جوانان بهائی آبادان سنه ۱۰۸ بدیع

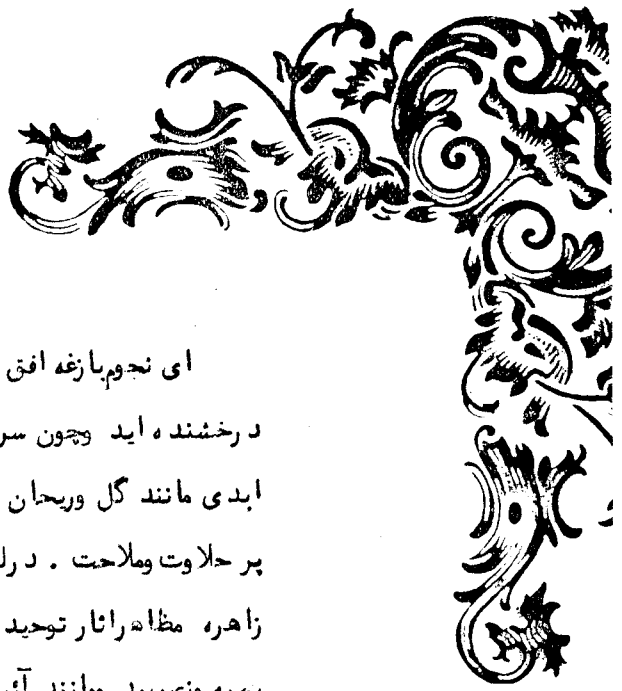
۲ - اعضا* کلاس انگلیسی میاندواب سنه ۱۰۸ بدیع

مهر - ابان ماه ۱۳۳۰

شماره مسلسل ۱۰۵

آدرس مکاتبات - طهران - شرکت سهامی نونهلان - ایرج متحدین

" مراجعات " حظیره القدس ملی - دفتر مجله آهنگ بدیع



هوالمسیح

ای نجوم بازغه افق محبته الله . الحمد لله از یرتو شمس حقیقت درخا ور ویاخت
 درخشنده اید و چون سرج نورانیه در انجمن عالم روشن و تابنده . از رشحات فیض
 ابدی مانند گل وریحان بر طرروات و لطافتید و از فیوضات نور حقیقت مانند رخسار رویان
 پر حلاوت و ملاحمت . در لوح محفوظ امکان ایات باهره اید و در رق منشور لا مکان بینات
 زاهره مظاهر انار توحیدید و مطالع انوار تغرید . جمیع از فیض ابدی ان نورمبین بسا
 بهره و نصیبید و مانند آئینه صافی از فیض افتاب جهان الهی روشن و منیر . پس بجان و دل -
 بکشید و سعی بلیغ میسجد اول دارید که روز بروز آئینه دلها جهان افروز گردد و انوار
 حق بتابد و جهان افرینش رایش تازه یابد . ای لیبای الهی ان مری یزدانی جمیع را
 بتربیت الهی پرورش داد و تعالیم اسمانی تعلیم کرد تا هر یک بمشابه شمس در محفل عالم
 شاهد انجمن گردیم و انوار انقطاع و انجذاب و عرفان و محبت یزدان مزین شویم و سبب
 نورانیت این جهان ظلمانی گردیم . رایت تقدیس برافرازیم و نجات قدس منتشر کنیم .
 جنود نجات شویم و سبب حیات دائنات گردیم . ان شجره مبارکه بر سر ما سایه افکنند
 و ان عنقای مشرق احدیت ما را در ظل جناح خویش در آورد و سنایت و موهبت زاید الوصف
 تربیت نمود . ایا سزاوار است که بعد از بروزش بجهان پنهان دمی اسایش و راحت جوئیم
 و یاسر بیالین ستون و استراحت گذاریم . لا والله این سزاوار نیست و لایق بنده و فادار نه
 بلکه مقتضی است که بکلی خود را فراموش کنیم و از راحت و اسایش و رفاهیت و لذت زنده مست
 این جهان فانی چشم پوشیم بکسی گرفتار او گردیم . جانفشانی کنیم و در قربانگاه عشق قربان
 ارزو نمائیم و تا نفس اخیر بسبیلش گردنرا سزاوار غل و زنجیر ببینیم و تسلیم تیغ و شمشیر کنیم .
 تا از روحانیان جهان جادوان گردیم و از محرمان خلوتگاه یزدان . و چون اهنگ ارجعی
 الی ربك راضیه مرضیه بگوش رسد رقص کنان و یا کوبان و کف زنان و یا بشری لی بشری لی گوینان
 بخلوتگاه ان یار مهربان پرواز ندائیم و علیکم التحیه و التنا

عاشق مرده

”نقل از نشریه لجنه ملی جوانان بهائی ایران مخصوص
جوانان بهائی ایرانی مقیم خارجیه“

گویند خلیفه ای معشوقه ای زیاد داشت که
دل در او بسته بود. از قضا محبوب دل بند را گزند
رسید و مرضی پدید آمد که بهلاکش منتهی شد. -
خلیفه که تا بمهجوری دلدار نداشت در غش آمد
آن روی تابناک را بحجاب تیره خاک ببوشد و دیده
را از دیدار دوست یکباره برگیرد بر فرمان داد -
تابوتی از بلوسازند و معشوقه را در آن گذارند تا
گاهی بادیدن آن روی زیبا بیاد ایام دیرین گام جان
شیرین کند. چند روزی بر این منوال گذاشت و -
خلیفه در پای تابوت بتعزیت نشست عاقبت آن روی -
نازنین دگرگون شد و کراهت منظری یافت که دیگر
کسی بر پروای دیدارش نبود و رغبت تقریرش نماند
و حتی روائع منتنه اش شمیم عشق را از سر خلیفه بدر
کرد چندانکه بتشریفرت تبدیل شد و دلش بکلی
از مهر معشوقه پرداخته آمد.

حضرت عبدالبهاء میفرماید: ”مدنیت ماده
مانند جسم است و لودر نهایت طراوت و لطافت و جلال
باشد مرده است.“

افسوس چه بیارند نفوسی که عاشق مرده اند

سخن در این است که ما جوانان بهائی علاوه بر اعتقادی
که از طریق انارالیه پیدا کرده ایم بعین الیقین
نیز احساس میکنیم که تمدن مادی عالم امروز مرده -
است و این نکته هر چند در نزد صاحب دلان و ارباب
تحقیق مسلم است بدید عوام و کوته نظران چندان
آسان نیاید. زیرا ظواهر تمدن مادی کنونی چنان
فریبنده است که در بادی نظر نفوس کم تجربه را بخود
مشغول میسازد و از ادراک حقیقت محروم میدارد اما
محققین دانشمند که در فلسفه تاریخ مطالعه کرده اند
بوضوح تمام ملاحظه میکنند که این تمدن با همه
جاه و جلالش با همه فریبندگیش در حال زوال است و
بفرموده حضرت ولی امثالله در سنکرات موت است.

شما جوانان عزیز که در اقطار غوبیه یعنی مهد
تمدن مادی امروزه ساکنید و مدارالعلم ها و کتابخانه
و استادان گرانمایه دسترس دارید باسانی در این
باره تحقیق توانید کرد. از استادان تاریخ و فلسفه
تاریخ دانشگاهی که درس میخوانید بپرسید و بخوانید
شماره کتابی نظیر کتاب فیلسوف المانی اشبینگلر
بنام زوال مغرب زمین راهنمایی کنند و یا نام بزرگانی

راکه راجع بانحطاط تمدن غرب مطالعه کرده اند
برای شما بشمارند انوقت ملاحظه خواهید فرمود
آنکه بافلسفه تاریخ سروکار دارد تمدن کنونی را رو -
باضمحلال می شمارد منتهی عامه مردم عاشق مردماند
ودریای تابوت بلورین تمدن نشسته وچنان باین مرد
دل بسته اند که باورشان نیست که معشوقشان جان
ندارد . حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه در بعضی
ازتواقیع مبارکه خطاب باحبای غرب وضع حاضر عالم
را با دوران انحطاط تمدن روم غربی باشاره مقایسه
فرموده اند . دراین باره تحقیق کنید وراجی العین
به بینید جمیع عواملیکه سبب سقوط امپراطوری -
عظیم روم غربی در دنیای قدیم بود امروز باکملها و -
اشدها درکار اضمحلال مدنیت عصر جدید است .

شاید زائد باشد که ان جوانان صاحب کمال
را بدتابهای منتسکیو وگپین و نظایر ها که در باره عظمت
وانحطاط رومیها نوشته اند حواله دهم زی -
چنانکه مذکور شد خود این عزیزان در سبیل تحقیق
از استادان فن راهنمایی خواهند گرفت .

ای گاش یکی از شما جوانان عزیزهائی که
در فلسفه یا تاریخ ویا علم الاجتماع تحصیل میکنید
رساله اجتهادیه خود را در این باره بگیرد و مقایسه ای
را که در توقیعات مبارکه در باره سقوط روم غربی و تمدن
امروز مخرب زمین با اشاره بیان شده تفصیل دهد
و از این رهگذر در سبیل هدایت افکار جوانان خدمتی
شایان کند .

فعلا مانه مجالی داریم که در این مقال تحقیقی
عمیق کنیم ونه علم واطلاع ووسیله اش را و این نواقص ما را
آن عزیزان دانشمند خود دران ممالک راقیه جبران
خواهند فرمود .

اما حکم دربی اعتباری تمدن کنونی بدون داشتن
علم بسیار واطلاع کافی نیز ممکن است نظری سطحی
در مظاهر تمدن حالیه مثلاً در ادبیات و فلسفه و موسیقی
و تئاتر و رقص و نقاشی و اخلاقیات اهل عالم کافی است که
ما را در رای مزبور ثابت وراسخ سازد . امروز شما بهتر
می بینید که هدف جمیع صنایع و فنون مذکور ترضیسه
شهوات حیوانی بنی آدم است لا غیر .

شما در هر کجا که هستید فی المثل طرفداران
موسیقی عالی را که واقعا نردبان روح است باد و ستد آرا
موسیقی سبک و شهوات انگیز مقایسه کنید مکاتب جدید
فلسفه و ادبیات نقاشی را با موازین صحیح بسنجید
انوقت بدون تردید و تامل بیانات مبارکه از ایمن
قبیل بر شما محسوس میگردد که "جسد امکان هر چند
در عالم مادی در نهایت طراوت و لطافت است ولی
بیروح است و وحش دین الهی است ."

جوانی غیرهائی تازه از فرنگ آمده بود و دلش
بنادانی من که تمدن عالم را مرده شمرده بودم میسوخت
و میگفت که این بدبخت در این خراب آباد نشست
نه موزه ای دیده نه کنسرتی شنیده نه بکتابخانه ای رفته
نه محضر استادی دریافته با اینهمه ادعا میکند که
فرنگستان قبرستان است !

جناب مستر لوئی گریگوری علیه رضوان الله وسهائه

صعود این شخص شیخی فوراً تلغرافیا وکتبا اصالة از طرف خود ووكالة از جناب محافل روحانیه و افراد احباب عزیز الهی در کشور مقدس ایران مراتب تأثر و تأسف شدید خویشرا از این ضایعه عظیم محفل روحانی ملی به اثیان امریکا ابلاغ کرد تا یاران این اقلیم جلیل نیز با دوستان عزیز امریکا در این تعزیت شریک و سهیم باشند .

۲ - نقل از مجله نجم باختر شماره هشتم ونهم جلد دوم سنه ۶۸ بدیع

جناب مستر لوئی گریگوری سر رشته به اثیان سیاه - امریکا این شخص یکی از قاننون دانان و عقلای محترم این مملکت و در طلاقت لسان و فصاحت بیان و عدویت تبیان راینده قلوب و ارواح چندین سال رئیس قدیمتر انجمن معارف سیاهان امریک بود و الان در اداره خزینه و مالیه دولت مشغول بخدمات ایالات متحده است چند ماه قبل بحضور حضرت عبدالبها در رمله اسکندریه مشرف گشت و مورد عنایات لانهایه و مراحم بی حد و حساب گردید و از روزی که رجعت یوانشگسار نموده در مجالس یار و اغیار بذكر حضرت بها اللسه مشغول و خطابه های متعدده اوسبب اشتعال نفوس زیاد گردید و در این ایام محضر نشر نجات اللسه و زیارت مجالس به اثیان سفری با ایالات غرب امریک و شیکاگو خواهند نمود حضرت مولی انوری در یکی از الواح اخیره که بیکی از به اثیان سفید نازل شده در حق او میفرمایند : "مستر گریگوری در نهایت محبت و روحانیت وارد شد و نهایت سرور مراجعت کرد برایمان و ایقان افزود و نهایت ثبوت و رسوخ یافت البته حسین مراجعت ملاحظه نموده امید من چنان است که سبب از زیاد احباب و اما الرحمن گردد ."

۱ - نقل از اخبار امری شماره شش سنه ۰۸ اید

ترجمه تلغراف منیع مبارک که راجع بصعود خادم صمیمی امرالله جناب لوئی گریگوری علیه رضوان الله و فقرانه بانتخار محفل مقدس روحانی ملی به اثیان امریکا صادر شده است :
"از واقعه مولمه صعود خادم عزیز امرالله لوئی گریگوری که قلبی منیر و روحی مستبشر داشت و در بین احبابی سیاه پوست سرآمد اقران و موجب فخر و مباهات آنان بود کمال تأسف حاصل . فقدان این نفس جلیل که همواره مورد اعتماد و عنایت حضرت عبدالبها بود سبب حزن شدید گردید فی الحقیقه این بزرگوار - سر سلسله ایادی امرالله از نژاد سیاه محسوب و نسل اینده به اثیان قاره افریقا بذکر او مباهات کرده بساو تلسی خواهند جست شایسته است به پاس مقام بی نظیر و خدمات باهره این نفس جلیل محفل تذکری در مشرق الاذکار منعقد گردد ."

شوقسی

(ترجمه لجنه ملی ترجمه انبار امری)

جناب لوئی گریگوری که مقامش از عنایات موفوره - مولای توانا ارواحنا فداه روشن و معین است همان نفس مقدسی است که با خانمی سفید پوست به اثیسی امریکائی ازدواج نمود و این الفت و اقتران بین دو نژاد سفید و سیاه که از امتیازات این دو ریدیع عظیم الهی است سبب روح و ریحان بی پایان یاران راستان - حضرت یزدان و مایه تعجب و تحیر فراوان دیگران گردید این نفس نفیس ناطقی توانا و خطیبی دانا بود و امر مبارک را در نهایت فصاحت و بلاغت در جماع و محافل تبلیغ میفرمود این محفل پسراز وصول خبر حزن اور -

ارتباط روحانی

در چند سال پیش یعنی در ژانویه ۱۹۳۷ بمناسبت انعقاد جشن ۲۵ ساله ورود حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاظهر فدا* با آمریکا کتابی موسوم بدروازه های آزادی بلسان انگلیسی بقلم هاروارد کولبی آیوز Howard Colby Ives که یکی از روحانیون مشهور آمریکا میباشد تالیف و در نیویورک طبع و انتشار یافته و حاوی شرح اقبال و ایمان مؤلف با مر مبارک است چند صفحه از کتاب مزبور محض نمونه تلخیص و ذیلا بنشر خوانندگان عزیز میرسد .

این مذاکرات تقریباً دو ماه قبل از ورود حضرت عبدالبها* با آمریکا رخ داد و بعد ادا راجع باین ^{لبها*} موضوع صحبتی نشد بالاخره یوم ورود حضرت عبدالبها* فرارسید من برای استقبال ایشان بدشتی نرفتم و لسی بعد در محفل که بهائیان برای ملاقات با ایشان تشکیل داده بودند حاضر شدم سعی کردم یک لبحه بزیارت شما بایشان موفق شوم اثری که از این لحظه در من باقی ماند ملذام العمر فراموش نخواهد شد . چه عظمت و جلالی - چه لطف و محبت و آداب مخفی نماند که من در آن موقع با مر سهای مؤمن نبودم - و مقام حضرتشان بر من مستور بود فکر و قلب من مجذوب و ولی ابواب باطنی بروجهم مسدود بدینجهت محزون بودم . . . تمایل من بقدری شدید بود که فردای - امروز صبح ساعت ۶ (بهتل انسوتیا) محل اقامت حضرت عبدالبها* رفتم جمع کثیری در آن محل مجتمع

در ماه فوریه سنه ۱۹۱۲ روزی با مستر میلز در نزدیکی منزل ایشان قدم میزدیم و راجع به قرب - ورود حضرت عبدالبها* با آمریکا و صفات انشخص - بزرگوار صحبت میداشتیم من بی اختیار گفتم :
 "میل دارم وقتی حضرت عبدالبها* باین محل ورود فرمودند منفردا با ایشان ملاقات نمایم حتی مترجم هم نمیخواهم " مستر میلز تبسی نموده گفت "یحتمل بدون مترجم نتیجه حاصل نشود زیرا حضرت عبدالبها* انگلیسی کم میدانند و تصور میکنم فارسی شما هم از انگلیسی ایشان ضعیف تر است . این جواب مرا قانع نکرد گفتم اگر صفاتی که راجع بایشان شنیده و خوانده ام صحیح باشد یقیناً بیکدیگر نزدیک شده بدون مبادله کلام مقصود و منظور همدیگر را خواهیم فهمید من از الفاظ خسته شده ام . . .

بودند معلوم بود که دیگرانهم مثل من بدیدارشان شایق و مایلند باخود فکر میکردم که ایاکانون انشی که مرا محترقی ساخته همینجاست ؟ با احدی مایل بصحبت نبودم روی از همه گردانیده و به پنجره نزدیک شدم حالت غریبی بمن دست داده بود شهر نیویورک از پنجره دیده میشد ولی من قادر بدیدن نبودم باخود فکر میکردم که علت اینهمه تغییرات درونی من چیست برای چه من باینجا آمده ام و از این ملاقات چه نظری دارم .

گویا ملاقاتی بین ما حاصل خواهد شد ؟ ماکه قراری در این باب نداده ایم . . . این جمعیت همه برای ملاقات و صحبت با ایشان در اینجا مجتمع شده اند آیا چنین شخصی بزرگی بمن توجهی خواهد فرمود - درحالتیکه من از جمعیت دور بودم ناگاه صدای حرکتی توجه مرا جلب کرد دری باز شد و جمعی داخل گشتند حضرت عبدالبها نیز در بین ان جمع بودند همه انظار سوی ایشان متوجه بازان - عظمت و وقار و محبت در نظرم مجسم شد درحالتیکه من مجذوب ایشان بودم نظرشان بمن افتاد تبسمی فرموده و با اشاره صریحی مرا طلبیدند بینهایت متعجب شدم باطراف نظری نمودم که شاید مقصودشان - شخص دیگری باشد ولی کسی در نزدیکی من نبود و مجددا متوجه شدم بدیگران اشاره فرمودند که دور - شیند دستی بمن دادند که گویا از دیر زمانی مرا میشنا سند درحالتیکه با دست راست دست مرا نگاه

داشته بودند با دست چپ بسایرین اشاره فرمودند که از اطاق خارج شوند نگاه تعجب امیز مترجم راهرگز فراموش نمیکنم وقتی که باوهم امر فرمودند که از اطاق بیرون رود در راستند و ماتنها مانندیم وارزویی که چند هفته در قلبم میبرور انیدم حاصل شد . هنوز دستم در دستشان بود که مرا بطرف د و صدلی که پهلو پنجره بود بردند در انموقع عینا مانند طفلی بونم که پسدر مهربان رهنمای او باشد گاهی دستم رامیغشرد نسد و برای اولین دفعه بصوت لطیف و زبان خودم صحبت فرموده بمن اطمینان دادند که پسر عزیزشان هستم نمیدانم در این چند کلمه ساده چه سری بود که قلب رامطمئن ساخت من حس میکردم که حقیقت مرا احاطه نموده است پدرم انجا بود که ام پدری میخواست با چنین پدر برابری کند .

احساسات تازه و شیرینی در من ایجاد شد - گلبوم گرفت و چشمانم از اشک پر شد بقدری از تکلم عاجز بودم که اگر زندگانیم مربوط به نفوه کلمه بود هرگز قادر نبودم نوعی روی صندلیها نشمتمیم که زانوها مقابل یکندیگر و چشمها متوجه بهم دیگر بود نظر عمیقی بمن فرمودند و این نگاه طوری بود که حس کردم این شخص اولین کسی است که مرا حقیقه دیده است . . . در - این نظر مطالبی بود که برای تعبیر ان یکساعت کافی نبود ولی اصل حقیقت بر من مکشوف شد و بر اثر این اکتشاف دلم آب شده و اشک از چشمانم فروراحت من گریه نمیکردم ولی چشمهایم در انموقع مانند مجرائسی (بقیه در صفحه ۱۹۳)



صحبت لاری

***** (روح الله مهربانی) *****

حال از قدما گذشته بشعرا می تریب العصر
حضرت اعلی نظر نمائیم از جمله آنها صحبت لاری -
است . شرح حال ملا محمد باقر متخلص بصحبت لاری
را حاجی میرزا حسن شیرازی معروف بفسائی در ذیل
رجال لارستان از کتاب خود که بفارسی نام ناصری موسوم
است بتفصیل آورده است صحبت از فقها و علما بوده و
در فنون شتی از جمله تاریخ لغت و فنون عربیه و -
ادبیه استابوده است و خود در ضمن قصیدهای بمعارف
و معلومات خویش اشاره نموده است او در لار اقامت
جماعت داشته و در اواخر ایام نابینا شده و در سال
۱۲۵۱ یعنی ۹ سال قبل از اظهار امر جهان را -
بدرود گفته است از او در بیان شعری مطبوع و منتشر
است از صحبت یک مثنوی مطول در بشارت ظهور در کتاب
چاپی وی درج شده که بسیار معجب است این عابد
بعد از دیدن آن با آنکه آنهمه صراحت در آن بکار برده
یقین نداشت که وی آنرا در مدح صاحب امر گفته
باشد چه اینکار یعنی ذکر اینهمه تصریحات با وجود
ندیدن محبوب و بشارت از اتیدکار عرفای روشندلی است
که استقبال را در آئینه حال واضحاً می بینند در حالی
که نمیتوان صحبت را از اینگونه عرفا بشمار آورد و مخصوصاً
وقتی که شنید او در شیراز مرشدی داشته که ایمن

ابیات را برای او سروده و فرستاده است از درج آن در
رساله خود بکلی منصرف گردید ولی بعد دلائلی
بدست آمد که درج ابیات او را لازم دانست .
یکی آنکه از اهل اطلاع مسموع افتاد که او در شیراز
با خانواده حضرت اعلی مرادیه داشته و قبل از اظهار
امر یعنی در سن کودکی از آنحضرت چون حاج سید
جواد کریمانی و شیخ عابد اناری دیده است پس
این بشارت از زمان دور و محبوب نادیده نیست منتهی
او در همان کودکی پی ب مقام حضرت برده و شاید
ترازبات صریحی از ایشان ظاهراً هر شده که دانسته
است حضرت دارای چه مقامی است .
ثانیاً او در ابیات خود چنانکه از بعد بیاید تصریح
باسم حضرت اعلی (علی محمد) نموده و ضمن تحقیق
در حالش کرد یگری که مرشد او بدین نام که در شیراز
بوده باشد بدست نیامده و حتی صاحب فارسی نامه
با همه تفصیلی که درباره اشعار و احوال وی در چندین
صفحه در کتاب خود در این خصوص داده ابد اشاره
بدین موضوع نکرده و این کتاب مطبوع و منتشر بوده و در
کتابخانه های مهم از جمله کتابخانه آستان قدس
رضوی مشهد و مجلس شورای ملی موجود است بعلاوه
صحبت اباید دارد از اینکه نام محبوبش را ببرد و میترسند

اسم او را افشا نماید و چون سخن بتسمیه میرسد
می گوید :

چاره گفتن مراجز رمز نیست

گر بنا مش رمز آرم غم ز نیست

بدیهی است افشای نام عالی از علمای که لابد شهرتی
داشته کار پر خطری نیست مگر آنکه محبوب کسی باشد
که هنوز در پس پرده خفاست و صحبت نیز بر او چون
سید رشتی حتی از زمان و مکانش ترسی دارد .

ثالثا او را شعار خود اشاره بمقاماتی برای کسی

که منظور اوست مینماید که جزد رباره انبیای اولوالعزم
صادق نیست و از چون صحبتی محال است که مرشدش
را از پیغمبر اسلام بالاتر برده و وقتی که مقایسه
منزل محبوب با خانه کعبه بمیان می آید (این هدا
البیت من ذالین این) بگوید و این موضوع از بعد به تر
معلوم خواهد شد .

باری مثنوی او شامل حدوده بیت است و ترا چندین
سال قبل از اظهار امر سروده است این مثنوی یکی
از ان آثار دلپذیر و جیبی است که حکایت از یک دنیا
سوز و عشق شاعر مینماید . بحدی که خواننده را از حال
خود متاثر میسازد برای ابلاغ پیام بمحبوب اسمانسی
دست بد امان باد صبا میشود و زاو برای رساندن پیام
بمولی الانام مددی طلبید گریه هامی کند ناله ها
سرمی دهد خضر پیغمبر را بهمراه باد صبا کرده راه -
کوی یار را از کوچه و بازار بد و نشان میدهد و او را بمنزلی
که :

وه چه منزل آنکه نازل شد در آن

آیت حسن خدای آسمان

است میرساند و در وصف نگار غزل می سراید و انرا به
اشک دیده ملفوف ساخته بدامن بریدر رشید
می گذارد و او را ترجمان سوز دل و اشک دیده میکند
یاری با همه حلاوت و لذتی که اشعار صحبت دار است
ما از صد و ده بیت ان ۶۲ بیت زیلا نقل میکنیم
و خوانندگان محبوب را بدیوان مطبوعش احاله مینمائیم
قوله :

ای صبا ای کاروانسالار حی

ای مفاعت رونق بازار حسی

مرحبا ای محرم اسرار من

وی عبیر افشان زلف یار من

الله الله بال همتبار کن

بر فراز سدره پرواز کن

هیچ دانی میروی زینجا کجا

از کجایت می فرستم تا کجا

از دیار خامشان تا بزم راز

وز سرای عجز تا جولان ناز

از زیان عاشقی تا سود عشق

وز فراز عشق تا به بود عشق

از بردل تا بردل داران

از برج ان تا برج انان جلن

سوی صید آگین شکارستان کین

سوی خلد آئین نگارستان چین

نی چه میگویم چه نسبتهاست این

حاش الله نسبت بیجا است این

او کجا و شکر شیرین کجا

او کجا و سنبل و نسیرین کجا

کای عزیزان کوی طنزای کجاست
 منزل ان ترک شیرازی کجاست
 وه چه منزل آنکه نازل شد دران
 آیت حسن خدای آسمان
 آنکه خاک او بخون ا میخته
 هر قدم دل بر سردل ریخته
 آنکه جانهای عزیزان خاک اوست
 آنکه مؤگانها خسر و خاشاک ا و
 آنکه رشک ازواهی ا یمن زند
 اشرطورش سراروزن زنده
 عاقبت خضری برآه آید تورا
 راه کوی یار بنماید تورا
 چون عیان گردد تورا بام و درش
 غرهبه و ایوان عالی منظرش
 میرسانی آستانش را د ورود
 میسرائی ان سرار این سرود
 کای مبارک منزل سلمی سلام
 وی نوائین مکمن سعدی سلام
 ای تورشکه کعبورکن و مقام
 وی حریمت غیرت بیت الحرام
 ای طرافت عین فرض و فرض عین
 این هذال بیت من ذالین این
 چون درائی از در ا خلاص او
 سوی خلوتگاه خاصر انفاس او
 در حضورش جبهه سائی میکنی
 مرد مک را طوطیائی میکنی
 گه پری پروانه وش گرد سرش
 گه چوخاشاکی بخاک افقی بر
 گه کنی آغاز شور و ولولسه
 افکنی در بارگاه مشغله
 ازسی ان عجز و غوغا و خروش
 پای تا سر گوش شو بنشین خموش

در مثل هر چند گشتم رهسپر
 گشتم از راه معانی دورتر
 بسکه تمثیلات بی معنی زدم
 این فسون از مثنوی یاد ادم
 ای برون از وهم و قال و قیل من
 خاک بر فرق من و تمثیل من
 بایدت رفتن کلیم آسا بطور
 منزلی بس صعب و راهی دور
 باید اندر سینه سینا شوی
 یا برهنه بردم مینا شوی
 یا بسوزی از تجلیهای او
 یا سلامت رخ نهی بریای او
 بشنوار نشنید های از مثنوی
 این حدیث از معنوی مولوی
 جسم خاک از عشق پیر افلاک شد
 کوه در رقص آمد و پالاک شد
 ای صبا ای عیسوی دم همتی
 ای دم صبح از تو خرم همتی
 رحم کن بر ناله های زار من
 در دل شباه آتش یار من
 سیل اشکم بین که از حد در گذشت
 رو بر آه و ورکه اب از سر گذشت
 هر که را بینی بخود انبار گیر
 توشه بر گیر و ره شیراز گیر
 وه چه شیراز آنکه خاکش عیش ریز
 عیش بیز و عیش خیز و عیش ریز
 باز جو سر رشته انرا زرا
 رخنه شیرازه شیراز را
 گام زن بر پاشکسته خارها
 کوچه هارا بوئی و بازارها
 بافغان و ناله وزاری همی
 پرسی از یاران بازاری همی

کز تو خواهد خواست راه آورد را
بهر راه آورد خون این فرد را
ماند هام از راه دور مانده ام
زین گنه تازنده ام شرمند هام
بعد از انت پرسش از هر جا کند
هر چه را پرسش کند بر جا کند
گر سخن پرد از مجلس اوست اوست
خرد ه بین و نکه سنج و بذله
هر چه گوید پیش حرفش خاک باش
لیک وقت با سخن چالاک باش
گنگهی تیغ زبان راتیز کن
گه گهی از سطوتش پرمیز کن
چون زیاسخ داد نشپرداختی
هر چه فرماید جوابش ساختی
اندک اندک ائی از پیرامنش
نرم نرم اویزی اندر دامش
دامش چون گشت دست افشان تو
وانگهی دست من و دامان تو
پای تاسراتشم و احسرتا
سوختم و اصعبتا و اصعبتتا
کی بخود می بردم از هجران گمان
الامان از درد هجران الامان
من کجا و درد دوری از کجا
من کجا و این عبوری از کجا
انکه نامش هست نامی تر ز نام
من نگوم نام اود رنم عام
چاره گفتن مراجز رمز نیست
گر بنامش رمز امم غمز نیست
مبتدایش مبتدای مبتد است
منتهایش منتهای منتها است
ای عبا اظناب حرف آرد عداع
بر میان بریند دامان وداع

چون کنی عزم وداع دلبرم
تحفه ای از حضرتش آری برم
من نخواهم تحفه ای جز یک دوتار
از مطراطره طراریسار
یا شمیی از گل آن بوستان
یا کفی از تربت آن استان
تا یکی طول سخن صحبت بر است
بزم اورا اینقد ر صحبت بر است
این ابیات صحبت محتاج توضیحی است ولی
محضر اختصار اقتصار نموده خوانندگان عزیز را بدقت
در مضامین بعضی ابیات توصیه مینمائیم چه که در بعضی
از این ابیات نهی سخن میراند که صریحاً پدید است که
محبوب او غیر از نگار جسمانی است بنحوی که گهسی
آن منزل را طور سینا میخواند و دمی بیت مبارک و
محضر نگار را وادی ایمن نام میبرد زمانی ان مقام را
رشک کعبه ورکن مقام مینامد و غیرت بیت الحرام محضو
میکند و عجیباً که بدین وصف هم کفایت نکرده خود را
سرزنش میکند و شیمان میشود و میگوید (این هدا -
البیت من ذالین این) یعنی این خانه کجا ورکن و
مقام و کعبه کجا این دو قابل قیاس نیستند .
در وصف محبوب مطالب و امثالی ذکر میکنند
و بالاخره بیاد این شعر مولوی می افتد که :
ای برون ازوهم و قال وقیل من
خاک برفرق من و تمیل من
تا بجائی میرسد که میخواهد نام مبارک را ببرد ولی
چاره گفتن راجز رمز نمی بیند و می گوید :

مبتدایش مبتدای مبتداست

منتهايش منتهاى منتهاست

در این بیت اسم حضرت علی (محمد علی) را بتلویح می گنجانند که مقصد از مبتدای مبتدا علی است که مبتدای ائمه بوده و منتهای منتها نیز محمد است که منتهای انبیاء و خاتم النبیین باصطلاح مسلمین بوده و بدین وسیله تصریح میکند که اول نامش علی و آخر آن محمد است. دیگر از اشعار - صحبت غزلی است که چنین شروع میشود :

لمعات وجهك اشرفك

وشعاع طلعتك اعلى

زجه رو الست بریکم

نزنی بزنی که بلسی بلسی

این غزل را بعضی بحضرت طاهره منسوب داشته اند ولی از ایشان نیست و از صحبت است که صاحب فارسنامه انرا در کتاب خود در ضمن شرح حال صحبت محضر نمونه اشعار او ذکر کرده است فقط حضرت طاهره غزلی با استقبال این غزل سروده اند که چند بیت مختصر است و آن غزل غالباً بدین غزل مخلوط میشود. غزل طاهره چنین شروع میشود :

" جذبات شوقك الجمت

بسلاسل الغم والبلال

" همه عاشقان شکسته دل

که دهند جان زره ولا

بالجمله صحبت در این بیت به آیه قرآنی که در رساله

ظهور انبیاء و ندای الست بربك در سوره اعراف نازل شده اشاره کرده و صریحاً خطاب بمحبوب خود میگوید (چرا نمی گویی ایامن پروردگار شمانیستم تا همه فریاد زنییم که بلسی بلسی) چون صورت این قطعه در نزد غالب دوستان موجود است از ذکرش خودداری میکنیم .

(انتهای)

بقیه از صفحه ۱۸۷ ارتباط روحانی

بود که مدتها مسدود و بالاخره باز شده است و بدین اختیار در مدتی که نظرم بایشان دخته بود این جریان دوام داشت باد و انگشت ابهام اشکم ای مراباک و نصیحت میفرمودند که نباید گریه کنم بلکه باید مسرور باشم پس از آن خنده فرمودند و بعد مدتی در سکوت کامل بودم و متدرجاً آرامش و راحت کامل در من ایجاد شد سپس حضرت عبدالبهاء دست بسینه ام نهاده فرمودند (قلب است که صحبت میکند) پس از آن مجدداً سکوت تام حکمفرما شد و در تمام مدتیکه در حضورشان بودم کلمه ای از دهان من خارج نشد و هیچوجه لازم نبود که حرف بزنم من این موضع را امید انستم و خدا را شکر میکردم که اینطور بود .

بغته حضرت عبدالبهاء برخاسته و خنده دیگری فرمود و از صورت مبارکشان سرور عظیمی مشهود بود پس از آن بازوهایم را گرفته مرا بلند نموده معانقه فرمودند و بطوری مرا فشردند که صدای استخوانهایم بگوش رسید . ملاقات ما فقط همین اندازه بود ولی از آن بیعت زندگانی برای من صورت دیگری بخود گرفت .

۲ - خطاب بسلطان عبدالعزیز بادشاه عثمانی
وعالی پاشا صدر اعظم اندولت

***** (محمد علی فیضی) *****

اولین لوح مبارک خطاب بیاد شاه عثمانی سلطان عبدالعزیز ووزرائش در ایام توقف حضرت بهاء الله در اسلامبول صادر گردید وعلت نزول خطاب مزبور این بود که در ایام توقف آنحضرت در اسلامبول پیشتر از چهار ماه بطول نیا نبامید چیزی بدیدار بعضی از اعیان واعاظم که بدیدن آمده و مشرف شده بودند بملاقات احدی از رجال دولت ودربار سلطنت تشریف نبرد وحتی همراهان راهم از مراد و بهامامورین دولت منع فرمودند چنانچه در لوح شیخ باینموضوع اشاره نموده میفرمایند: "یوم ورود مهماندار دولت حاضر ومارا بمحلی که ما مـور بود برده فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب دولت نسبت باین مظلومان ظاهر و مشهود بود" یوم دیگر شاهزاده شجاع ^{الدو} که میرزا صفابه نیابت مرحوم مغفور مشیرالدوله وزیر مختار و تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت علیه از جمله مرحوم کمال پاشا واین مظلوم متوکلا علی الله من غیر ذکر حاجت و مطلبی چهار شهر را نارضی بوده و اعمالش نزد کل معلوم و مشهود" (۱)

این موضوع بهانه و مجالی بدست سفیر ایران یعنی مرزا حسنخان مشیرالدوله داد که در بار عثمانی را نسبت بحضرت بهاء الله بدگمان نموده و این عدم مراجعه را حمل بر تکبر و بی اعتنائی بمقامات دولتی وانمود کرده و اسباب رنجش ما مورین دولت را فراهم نمود و سبب شد که پس از چهار ماه توقف در اسلامبول دستور تبعید و نفی آنحضرت و همراهین صادر و مقرر گردید که در شهر ادرنه سکونت اختیار نمایند و این امر باعث تاثر شدید خاطر آنحضرت گردید و لوحی خطاب بسلطان عبدالعزیز ووزراء نازل و بوسیله یکی از ما مورین ترکیه جهة عالی پاشا صدر اعظم اندولت که با سفیر ایران متفق در تبعید حضرت بهاء الله بود ارسال فرمودند در لوح قد ظهیر یم المعاد راجع بلوح مزبور و تاثیران چنین میفرمایند: (بطوریکه تبیین

(۱) - در سفرنامه مبارک جلد اول صفحه ۴۵ چنین مذکور است) بعد از کرایم اقامت جمال مبارک در اسلامبول و جلال و استغنائی طلعت قیوم و شهادت میرزا حسین خان میفرمودند که در راه ایران گفتم فقط بهاء الله شخصی بود که در خارج سبب خرابی ایران و سرافرازی ایرانیان گردید و در اسلامبول با جدی اعتنا نمود

در تاریخ خود ذکر کرده آن لوح چنان تاثیر عمیقی
 بوزیر بخشید که در موقع قرائت آن رنگش پرید و گفته
 بود مثل این است که سلاطین بحقیقتترین
 پادشاه دست نشانده خود امر میدهند و طرز رفتار
 را تعیین مینمایند. در سوئه الملوک درباره این وقایع
 خطاب بسفیر ایران مرحوم مشیرالدوله چنین میفرمایند:
 "وانت یاسفیر تفکر فی نفسک قل من ان نسم
 النصف فی ذاتک بای خرم اقریت علینا عند هولاء الوکلاء
 اتبعت هویک و اعرضت عن الصدق و کنت من المفترسین
 بعد الذی ما عاشرتنی و ما عاشرتک و ما رایتنی الا فی
 بیت ابیک ایام التي فیها یذکر مصائب الحسین"
 و نیز خطاب بخود انحضرت چنین نازل گشته:

"ثم ذکر حین الذی وردت فی المدینة (اسلامبول)
 و ظنوا و کلام السلطان بانک لن تعرف اصولهم و تکون
 من الجاهلین قل ای وری لا اعلم حرفا الا ما علمنی الله
 بجوده و انا تقربذک و نکون من المقربین ."

لوح ثانی در اواخر ایام توقف مبارک در ادرنه
 یعنی سال ۱۲۸۵ بلسان عربی بعنوان عالی پاشا
 صدر اعظم آن مملکت نازل گردید و او را در ان لوح به
 (پارتیس) خطاب میفرمایند باینجهت معروف بلسوح
 رئیس است (۱) عالی پاشا و فواد پاشا دو نفر از رجال

(۱) - حضرت عبدالبهاء در لوح خطاب با قاسمیرزا
 فضل الله بنان الملك میفرمایند (سؤال از رئیس که -
 در ایام مبارکه مذکور است نموده بودید این رئیس -

مهم دربار امپراطوری عثمانی بودند که گاهی عالی
 پاشا صدر اعظم و فواد پاشا بوزارت خارجه منصوب
 میگردید و بعضی اوقات بالعکس و ایند و نفر همیشه ندیم
 و مقرب نزدیک پادشاه بوه و فرمان نفی و تبعید حضرت
 بهاء الله بدستور آنها صادر گردید. در لوح مزبور
 شرحی از عظمت و قدرت امر الهی و اینکه هیچ صاحب
 شوکت و اقتداری نمیتواند از پیشرفت امرش جلوگیری
 نماید بیان فرموده و بروز انقلاب واضطرار شدید و
 خروج ادرنه و ولایات دیگر را از حوزه متصرفات عثمانی
 و هاقبت خسران مال صدر اعظم و سلطان و تغییر و -
 تبدیل امور ملک و ملت را با کمال صراحت نبوت فرمودند
 قوله الاعلی :

"یا رئیس اسمع و اذ الله الملك المهیمن القیوم انه
 ینادی بین الارض و السماء و یدعو الخلق الی المنظر
 الابهی و لا یمنعه قباعک و لا ینبج من فی حولک
 و لاجنود العالمین . . . یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به
 محمد رسول الله فی الجنة العلیا و فرتک الدنیا
 بحیث اعرضت عن الوجه الذی بنوره استضاء الملا
 الاعلی سوف تجد نفسک فی خسران مبین و اتحدت
 مع رئیس العجم فی ضری بعد از جنتکم من مطلق
 العظمة و الکبریا یا مرت منه عیون المقربین
 سوف تبدل ارض السر (ادرنه) و ما دونها و تخیر -

عالی پاشا است که سبب نقل از عراق بحد و دایخلاق
 و از انجا بسجن عکاشد)

من يد الملك ويظهر الزلزال ويرتفع العويل ويظهر الفساد في الاقطار وتختلف الامور بما ورد على حولا الاسراء من جنود الظالمين ويتغير الحكم ويشدد الامر بحيث ينوح الكتيب في الهضاب وتبكي الاشجار فسي الهيال ويجرى الدم من الاشياء وتري الناس فسي اضطراب عظيم" (۱)

وهمچنین پس از آنکه عالی پاشا مجدداً فرمان دیگری صادر و آنحضرت و همراهان را بزند ان عکسا نفی ابد نمود و با نهایت شدت و سختی دستور حبس و مراقبت صادر نمود ممنوع از خروج و ملاقات کرد لاجم و دیگری بلسان فارسی جهة ارسال فرمودند در آنج میفرمایند : " قلم اعلی میفرماید ای نفسیکه خود را - اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملا اعلی با و روشن و منیر است ادنی العباد شمرده و فی غلام توقعی از تو و امثال توند داشته و نخواهد داشت چه که - لا زال هر يك از مظاهر رحمانیه و مطالع عزسبحانیه که - از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند امثال توان نفوس

(۱) - درخاسته این لوح مبارک جناب حاج محمد اسمعیل ذبیح برادر حاج میرزا اجا کاشانی را بلقب انیس یا میفرمایند : " دع ذکرالرئیس ثم اذکر الانیس الذی استانس بحب الله وانقطع عن الذین اشركوا و - کانوا من الخاسرین " ایشان حامل نسخه ای از این لوح مبارک جهة احبای ایران بودند و زیارت این لوح مبارک

مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بان هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر - شمرده اند "

در این لوح مراتب مظلومیت و صدمات وارده بر همراهان از رجال و نساء اطفال را با بیان رقتانگیزی توضیح و تبیین فرموده و بی اعتباری و عدم پاسداری مقامات سلطنت و حکمفرمائی را در ضمن مثال و حکایت خیمه شب بازی که معروف بخیمه شاه سلیم و سابقاد - مجالس جشن و سور عروسی اعیان و بزرگان نمایش داده میشد مجسم و مصور فرموده و از اینکه نزول قهر و غضب الهی نزدیک و شورش و اضطراب سهمگین ان مملکت و ساکنینش را بزودی احاطه خواهد کرد با عبارات صریح و واضحی پیشگویی فرمودند قوله جل ثناءه :

" . . . کفی از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما و لویشا لیجعلکم حبا منبشما و سوف یا خذکم بقهمن عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم و اذا تنوحون و تتضرعون ولن تجدوا لانفسکم من معین ولا نصیر این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی ان نفوس را احاطه نموده ابد متنبه نشده و نخواهد شد و نه بجهة آنستکه ظلمهای وارده بر انفس طایفه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیچان امده اند و سکر

و تحقق مواعید ان سبب مزید ایمان و ثبوت جناب اقسا میرزا ابوالفضل گلپایگانی گردید . "

ان امپراطور^ی که مقر سلطنت استبدادی سلطان
عبدالعزیز قرار گرفته چنین خطاب میفرمایند :
” یا ایتهما النقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد
استقر علیک کرسی الظلم واشتعلت فیک نار البغضاء
علی شان ناح بها^۱ الملا الاعلی والذین یطوفون —
حول کرسی رفیع نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل
والظلام یفتخر علی النور وانک فی غرور مبین اغرنک
زینتک الظاهره سوف تفتی ورب البریه وتنوح البنات
والارامل وما فیک من القبائل کذلک نهیک العلیم
الخبیر ” .

چندی نگذشت که آثار قهر و غضب الهی ظاهر
و آشکار گردیده و صدای ان نبوات تحقق یافت ابتدا
فوقاً د پاشا وزیر خارجه که با همکار خود عالی پاشا که
خود را بضدیت و دشمنی امر الهی بسته و علت اصلی
ان بشمار میرفت پس ازین سال که حضرت بها^۱ الله
بزند ان عکا تبعید گردید بجزای عمل خود گرفتار
شده بیاریس سفر نمود و عاقبت در سال ۱۸۶۹ میلادی
مطابق با سال ۱۲۸۶ قمری در شهر نیس فوت نمود .

در لوحی که از قلم مبارک^۱ حضرت بها^۱ الله پس از
فوت او خطاب بجناب شیخ کاظم سمند رنازل شد و معروف
بلوح^۲ است درباره فوت دهشت اور فوقاً د پاشا
بیانات قهر آمیزی نازل و از اینکه بزودی عالی پاشا
نیز از مقام خود عزل و تخت سلطنت سلطان عبدالعزیز
هم واژگون خواهد شد بیان صریحی باین عبارات
میفرمایند : (بقیه در شماره آینده)

سلسبیل عنایت الهی چنان اخذ شان نموده که اگر
ظلم عالم برایشان وارد شود در سبیل حق راضی
بل شاکرند ابدا شکوه نداشته و ندارند بلکه د ما^۱ شان
در لبد انشان در کل حین از رب العالمین امل و سائل
است که در سبیلش بر خاک ریخته شود ”

و درباره غفلت و بیخبری اولیای امور د ساکنین شهر
اسلامبول که از یلایای وارده ابدا متذکر و متنبه
نشده اند چنین میفرمایند : ” چند مرتبه بلایا بر
شما نازل و ابدا التفات ننمودید یکی احتراق کوه
اکبر مدینه بنار عدل سوخت چنانچه شعرا قصائد
انشا نمودند و نوشته اند که چنین حرقتی تا بحال نشده
معدک بر غفلتتان افزوده و همچنین بها مسلط شده و —
متنبه نشدید ” و نیز نسبت به نزدیک بودن د عید
نزول قهر و سخط الهی بر آن مملکت باین عبارات —
انذار میفرمایند : ” ولیکن منتظر باشید که غضب الهی
آماده شده و زود است که آنچه از قلم امر نازل شده —
مشاهده نمائید . ”

علاوه بر خطا بات مزبور که در لوح^۳ رئیس درباره
وقایع و حوادث شوم و هبرت انگیز ان مملکت نازل گردیده
در کتاب مستطاب اقدس نیز در طی یک خطاب د الهی
ان کشور را مورد توجه قرار داده و با عبارات تنبیه اوری
انهار از غفلت و بیخبری که احاطه شان نموده —
آگاه میفرمایند قوله عزیزانه : ” یا معاشر الروم نسمع —
بینکم صوت الیم اخذکم سکر الهموی ام کنتم —
الغلیلین ” و همچنین بشهر اسلامبول پایتخت مجلل

وحدت ادیان

*** (از کتاب عالم بهائی) *** (ترجمه: رحمت الله برهانی) *

بقیه از شماره قبل
 پیشرفت و سیر علم بشری بحد اعلای تکامل
 خود رسیده است ولیکن ترقیات آتیه انعمانیت باید
 بر پایه های رشد قوای عقلی و حس نوع دوستی و خیر
 خواهی بنا گردد و درجات عالی و مراتب اعلای روحا
 راطی نماید ترقیاتی که از یک منبع فیض الهی و توانی
 ماورا تصور و خیال الهام گیرد دیانت و خداپرستی
 تنها وسیله ای است که راه را برای حصول این نتیجه
 عظمی هموار میسازد زیرا در سایه دیانت قوای مکنونه
 در طبایع بشری بیدار شده از آن قوا بفتح ترقی و تعالی
 استفاده میشود توانی که اگر تحت تاثیر نیروی عظیم
 الهام بخش الهی قرار نگیرد هیچگاه بیدار نشده و در
 حیز انتفاع قدم نخواهد گذاشت .
 ترقی و تکامل مزبور که در سایه روحانیت باشد انسان
 را وا خواهد داشت که کلیه اعمال خود را با ترازوی عقل
 بسنجد و جز در طریق صواب گامی برندارد و ظهور
 انبیا نیز بهمین منظور است که تاثیرات قوای عقلانی
 و روحانی را در زندگی انسانی تقویت نمایند زیرا بدون
 الهامی که در ظل تعالیم این نفوس مقدسه بر سر
 نازل میشود و بدون وجود این نیروی خلاقه که
 روح القدس نام دارد عالم انسانیت راه ترقی و تکامل
 حقیقی را نخواهد بیمود .

اغلب علمای اجتماعی را نیز عقیده بر اینست که باید
 تمدن بشری و ترقی و تکامل انسانی از این پس مطلقا
 تحت نظارت قوای روحانی منشعبه از دیانت قرار گیرد
 چنانکه اسپنسکی اظهار میدارد که
 اگر در آتیه ترقی و تکاملی برای بشریت وجود داشته
 باشد نخواهد توانست بدون دخالت قوای روحانی
 بصورت شه و در آید بلکه مطلقا تحت تاثیر قوای عقلانی
 و مدنوی نشو و ارتقا خواهد یافت . عالم انسانی بدون
 سعی و کوشش برای ترقی بدون ایمان کامل جهت
 امکان این ترقی و تکامل و بدون کمک بوصول آن بجائی
 نخواهد رسید و شاهد پیروزی راکه نیل به عالیترین
 و مقدس ترین مراحل وجود است در اغوش نخواهد کشید و
 هرگاه از مجاهد و کوشش خود داری کند امکان ترقیات
 عالیه را از نظر دورد ارد و از کمه بوصول ترقیات آتیه
 سررا ز زند از آنجا که حرکت جز لاینجزای وجود است
 و بدون مطلق وجود ندارد تمدن بشری نیز چون راه
 را برای ترقی خود هموار نمییابد بناچار روبه نیستی
 خواهد رفت این است تانوی کلی وجود که در تمام موارد
 صادق حتی الاجرام است " یا ترقی یا انحطاط"
 اینک وقت است که تجدید و تحولی در افکار روحانی
 بوجود آید و این تجدید و تغییر فقط در سایه تعالیم

ممتنع و محال میباشد .

در میان تعالیم حضرت بها^۱ الله تعالی که تنها ضامن استقرار اخوت و یگانگی در بین بشر است هیچ یک بدین درجه تاکید نگردیده و تا این حد مورد توجه واقع نشده که جمیع ادیان و مذاهب الهی در حکم واحدند و یکدیگر چون رشته زنجیری متصل و مربوط میباشند زیرا عدم قبول این اصل کلی و مسلم مبنای اختلافات عظیمه گردیده و مومنین هر دیانتی را بجان دیگران انداخته افکار روحانی را انجام بخشیده و دیانت الهی را بجای آنکه باعث محبت و الفت باشد سبب جدائی و نفاق کرده است حضرت بها^۱ الله بصریح بیان مذکور میدارند که نه فقط این آئین نازنین سبب تجدید قوای روحانی و معنوی در بین بشر است بلکه هر یک از ادیان سلف نیز در موقعی که بین قوم و ملتی ظاهر شد و اند که آن قوم و ملت احتیاج مبرم بتعالیم روحانی داشته است باین جهت است که جمال اقدس الهی بکرات و مراتب تعصبات مختلفه بخصوص تعصبات جاهلانه را مذموم شمرده مومنین خود را از این بلیه عظمی انداز مینمایند تا مبادا تعصبات مزبور باعث آن شود که ظهور اتیه الهی را منکسر شوند و بر د مظهر الهی در آینده قیام نمایند همچنانکه تا بحال کرده اند . دوره هر دیانتی بمنزله سال شمسی دارای فصولی است در بهار شکوفه های سر سبز بردرخت دیانت نمودار گردد در تابستان رشد و نمو کافعی نمایند در پاییز میوه های رسیده ببارار و

مبارک حضرت بها^۱ الله جل و جلاله امکان پذیر است و جز تمسک تام باین تعالیم نمیتوان بحصول روحانیت امید وار بود و واضح است که با وضع کنونی جهان که هر آن بسوی پرتگاه مهیب و وحشتناک مادیات پیش میرود نتیجه عدم توجه به این تعالیم مقدسه فنای صرف و اضمحلال تام خواهد بود . در خلال این تعالیم نه فقط جمیع تعالیم و اوامر لازمه ادیان سلف مشاهده میشود بلکه عموم احکام و دستورات که در این آئین نازنین شریف نزول یافته است کاملاً و جمیعاً با ترقیات امروزی بشریت وفق میدهد و مطابق آن میباشد یعنی علاوه بر تعالیم اخلاقی عمومی که کافل سعادت فردی است اوامر و دستورات موکده ای که تنها راه نجات و سعادت بشری و اکمال تمدن انسانی است بوفور در این تعالیم یافت میشود زیرا دیانتی است که علاوه بر ارتقاء روح بمعارج لانهایه روحانی ترقیات زندگی روزانه را نیز در نظر گرفته تعالیم مقتضی صادر فرموده است مبادی اساسیه این دیانت اصلی روحانی و اداری استوار گردید و بخصوص در همه حال تربیت روح را مقدم داشته است و ضمانت اجرای کلیه تعالیم و دستورات را نیز روحانیت صرفه دانسته و حب جمال خود را علت اساس نجسام تعالیم و اوامر بیان داشته است . استقرار نظم بدیع جهان ارائی که منظور اصلی این دیانت است تنها و یگانه وسیله ای است که قادر خواهد بود صلح و آرامش بین المللی را بنحو اکمل و اتم ضمانت نماید و زندگی افراد بشر را بقدری قرین راحت و آسایش سازد که حتی تصور آن نیز بر کسانی که هنوز بنور ایمان منور نگردیده اند

تصحیح و معذرت

در زمستان برگهای خود را از دست داده خشک و بی روح جلوه گر شود تا در بهار آینده که ظهور جدید الهی است از نوجوان تازه گرفته مراحل مذکور را - دوباره طی نماید و اثماری مطابق تمدن امروز بشریت بوجود آورد .

امروز روزی است که بهار الهی دمیده است و دیانتی جدید ظاهر شده روح القدس انوار خود را ارزانی داشته انواری که بگائانات روح تازه بخشد و باعث ارتقا و حرکت شود . امروز است که باید کسل از عقاید قدیمه و افکار پوسیده خود دست شسته متحلیا متفقا به تمسک این تعالیم مقدسه قیام نمایند زیرا چون ظهور مقدس الهی که بمثابه شمس عالم حقیقت است بر عالم ارواح و عقول و قلوب بتابد بهار روحانسی ظاهر شود و نیروی الهام بخشان بتدریج نمودار - شود تا بصورت اثمار بدیعه جلوه گر شود اینک در این دور الهی و کور رحمانی ترقیات عظیمه ای در عقول و افکار در ظل تعالیم مبارکه نمودار شده است در عالمی که هنوز بهار دیانت است و مقدمات استقرار نظم اعظام الهی فراهم میشود در انتظار امروز که اثمار بدیعه اش بیآید جهان دستی نمونه ای از بهشت برین گردد .

(انتهای)

+++++

+++++

+++++

+++++

++++

++

متأسفانه در شماره ۷ سال جاری مجله قدسی از مقاله "مقام انسان بزرگ است" که سرکار خانم عزیزه دهقان مرقوم فرموده بودند حین نقل از صفحه ۱۳۲ به ۱۳۹ حذف شده است آهنگ بدیع ضمن اعتذار از اشتباه حاصله در مقاله مزبور را از آخر صفحه ۱۳۲ تا پایان مقاله در این مقام درج مینماید :

قابل و هر موفقیتی حاصل است و هر مقصودی بخوسی نایل " وقتی رسد که این نیروی جوانی که چون بحر زخار در وجود و دیعه شده فرو نشیند و نیرو بضمف تبدیل شود و قوت و قدرت تقلیل یابد و سستی و ناتند رستی منتهی شود و جسارت و جرات را محنت و خوف جایگزین گردد دیگر بفرموده حق منیع چاره از دست رود و تیسر از شست " خیر اقبال بوال احوال و کلال پروبال مبتلا شود و همای اوج سعادت به پستی ذلت دچار گردد - پس تا این فرصت بزرگ در دست است و این موفقیت محدود در رکف دراعالی کلمه الله عملا و قولا جهادی بلیغ و نوششی بیدریغ نمائیم و بیان مبارک مولای و د و حضرت ولی امرالله ارواحنا له الفدا را بیاد آوریم و متذکر نظامل گردیم که میفرمایند :

" ای اهل بها، صلا باهل نسبی زیند و درین ارض و سما فریاد برارید که ای اهل عالم و ارباب ظلم و ستم یقین نمائید که ما اهل بها آئین خود را بخون خود خریدیم و شهد فدا در سبیل حبش چشیدیم بامید شاد زنده ایم و از هاد و نشر رسته و امرش را تا آخرین نفس نا صرم و بلا یایش را حاد آمد و شاکر . "